بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

با توجه به بعضی از سؤالاتی که شد و نکاتی که بعداً به ذهن آمد، گفتیم که بحث قیادۀ را امروز با یک تنظیم دیگری ادامه دهیم و تکمیل کنیم. مقدمتاً نکاتی را عرض می‌کنم و بعد 7-8 مطلب در اینجا تنظیم کرده‌ام که عرض می‌کنم. بعضی از این نکات را دیروز گفتیم و بعضی‌ها را امروز بیان می‌کنیم البته در یک نظم جدیدی.

# نکاتی مقدماتی در مورد قیادۀ

مقدمتاً باید گفت: اولاً قیادۀ که وساطت برای جمع محرّم است، اگر ذیل این عنوان نبود مصداقی از اعانه بر اثم بود؛ و هر نظری که در اعانه بر اثم انتخاب می‌کردیم، شامل اینجا هم می‌شد؛ و بنا بر ‌آنچه ما انتخاب کردیم – یعنی حرمت اعانه بر اثم - این قیادۀ به‌عنوان اعانه بر اثم و قاعده کلیه حرام بود. ولی در این اعانه بر اثم و تمهید مقدمات به خاصه‌ای که به نام قیادۀ نامیده می‌شود علاوه بر این عنوانِ عامِ اعانه بر اثم، یک ادله‌ خاصه‌ای وجود دارد. این مطلب را دیروز عرض کردیم.

## روایات باب قیادۀ

مطلب دیگری که در مقدمه باید به آن توجه کرد این است که روایاتی که در خصوص این مسئله وارد شده است در چند جا است. یکی در باب 27 ابواب نکاح محرمه که بعضی از روایات مربوط به قیادۀ در آنجا هست، مانند همان روایتی که می‌گوید ِ «**وَ مَنْ قَادَ بَيْنَ امْرَأَةٍ وَ رَجُلٍ حَرَاماً حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيراً وَ لَمْ يَزَلْ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَمُوتَ.**»[[1]](#footnote-1) و وعده عقاب سنگینی داده می‌شود. بعضی از روایات هم در ابواب ما یکتسب به باب 19 است. روایاتی هم در ارتباط با حد دارد که در ابواب حدود است که بابش را یادداشت نکرده‌ام. عمدتاً روایات مربوط به قیادۀ در این سه موضع از روایات و کتب روایی است؛ یعنی باب 27 ابواب نکاح محرمه، باب 19 ابواب ما یکتسب به در تجارت و بعضی از ابواب مربوط به این موضوع در کتاب حدود. به‌طور متفرق هم در جاهای مختلفی ممکن است روایاتی داشته باشیم. اگر به همین ابواب در وسایل مراجعه کنید در تعلیقه‌ها ارجاع به بعضی از ابواب متفرقه دیگر را هم می‌توانید ببیند؛ که مجموعاً شاید 7-8 روایت باشند که بعضی از آن‌ها هم معتبر است. در مقدمه اشاره‌ای به این نکته هم لازم بود.

## عناوین مختلف قیادۀ در روایات

از طرف دیگر در مقدمه به این مطلب هم توجه کنید که عناوینی که در حرمت قیادۀ بکار رفته است چند عنوان است. یکی همان عنوان قیادۀ است؛ مثلاً در آن روایت سعد اِسکاف دارد: «**مَنْ قَادَ بَيْنَ امْرَأَةٍ وَ رَجُلٍ**» یا مثلاً در بعضی روایات مربوط به معراج دارد «اَلقَوّاد». در چند روایت دارد «قَوّاد» این هم یک عنوان و تعبیری است. تعبیر قیادۀ از ماده قَوَد و قیادۀ می‌آید. یک تعبیر هم «دیاثَۀ» است، همانی که مبالغه‌اش دیّوث گفته می‌شود که در روایاتِ معتبر شاید نیامده باشد ولی در یکی دو رایت احتمالاً آمده است؛ و تعبیر دیگر هم در همان ابوابی که سابقاً دیده‌اید و ما هم در اینجا خوانده‌ایم «واصلَه» و «موصُولَه» است؛ که از پیغمبر نقل می‌کنند که: «**رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَعَنَ الْوَاصِلَةَ وَ الْمَوْصُولَةَ فَقَالَ لَيْسَ هُنَاكَ إِنَّمَا لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْوَاصِلَةَ وَ الْمَوْصُولَةَ الَّتِي تَزْنِي فِي شَبَابِهَا فَلَمَّا كَبِرَتْ قَادَتِ النِّسَاءَ إِلَى الرِّجَالِ فَتِلْكَ الْوَاصِلَةُ وَ الْمَوْصُولَةُ**»[[2]](#footnote-2) سؤال می‌کنند این واصله و موصوله یعنی چه؟ چون بیشتر ذهن‌ها به سمت همان آرایشگری می‌رفته، حضرت در جواب می‌فرمایند که واصله و موصوله یعنی زنی که زنا می‌کرده و بعدازآن مرتکب این است که جمع می‌کند و وساطت می‌کند برای زنای محرّم، این را واصله و موصوله می‌گوییم. این هم عنوان دیگری است. این سه عنوان در روایات آمده است.

# معنا و ریشه لغوی قیادۀ

 این سه عنوان هم به این شکل است و تعاریفش آن‌گونه است که: قیادۀ از همان قوَد می‌آید که به معنای امتداد شیء یا مدّ و جرّ می‌شود؛ و آن وقت قادَ یعنی کسی که می کِشَد، معنای کشیدن می‌آید و مد و امتداد و جر و... در مفهوم قود و قیادۀ هست. علت آن‌که به مفهوم رهبری هم گفته می‌شود قائد و قیادت، از این باب است که جلودار است و دیگران را به دنبال خودش می‌کشاند. پس مفهوم قیادة به این شکل است و جزئیاتی هم دارد که بعداً عرض می‌کنیم.

 آنچه در دیاثۀ آمده فرد بی‌غیرت است، ولی به‌تدریج معنای دیگری هم پیدا کرده است که فردی است که واسطه در گناه فحشایی می‌شود. واصله و موصوله هم که در خود روایات تعریف شده، به‌خودی‌خود از کلمه واصله و موصوله چیزی مستفاد نیست، ولی از تعریفی که در روایات آمده منطبق شده بر کسی که قادَ بَین رجُلٍ و... این هم عناوینی است که در روایات آمده است.

(اشکال: روایات بیان می‌کنند که واصله و موصوله زن است.)

استاد: عرض می‌کنم.

 این هم در مقدمه که بعضی از این روایات معتبر است و عناوینی هم که برای قیادۀ آمده به این شکل است؛ و البته عنوانی که رایج‌تر است همان عنوان قیادة و قوّاد است؛ و نکته دیگر که دیروز مقدمتاً عرض کردیم این بود که حد داشتن قیادۀ محل بحث است. خیلی‌ها معتقدند که حد دارد به تعداد 75 ضربه شلاق. این‌ها مقدماتی بودند که کم‌وبیش دیروز هم به آن اشاره شده بود و امروز تکمیلش کردیم.

# نکاتی در باب قیادۀ

اکنون بر اساس این طرح بحثی که شد، حدود ده نکته بیان می‌کنیم، البته بعضی را دیروز هم گفتیم ولی امروز هم مرور می‌کنیم. این ده مطلب در ذیل بحث قیادۀ است:

## نکته اول

اولین نکته و فرع و مطلب ذیل این بحث قیادة که دیروز هم اشاره‌ای به آن شد این است که: آیا این قیادۀ و قَوَد و قوّادی اختصاص دارد به وساطت در جمع بین مرد و زن به نحو محرم؟ یا اینکه شامل بحث لواط و مساحقه و امثال آن‌ها هم می‌شود؟ این یک سؤال بود. در این مورد دیروز عرض کردیم که مفهوم شمول دارد و اگر مفهوم هم شمول نداشته باشد تنقیح مناط در اینجا واضح است و تردیدی در آن نیست. الآن هم همین را می‌گوییم (همین دو وجهی که دیروز هم عرض کردیم) منتهی ممکن است کسی بگوید که در آن روایت که در ابواب نکاح محرم باب 27 آمده است، آنجا دارد «**مَنْ قَادَ بَيْنَ امْرَأَةٍ وَ رَجُل‏**». این هم جوابش این است که این رجلاً و امرتاً اولاً قیدی نیست که موضوعیت داشته باشد بلکه قید غالبی است. چون معمولاً این وساطت برای زنا انجام می‌شده است. چون غالباً این‌طور بوده روایت به این شکل آمده است و به خاطر غلبه خارجی این قید آمده است که در حقیقت می‌شود قید غالبی. البته اصل در قیود این است که احترازی باشند نه این‌که غالبی باشند ولی این ارتکازات مساعد با این است که حمل بر قید غالبی شود. اگر هم این‌گونه نباشد این روایت اختصاص پیدا می‌کند به «**قادَ بَین رَجلاً و امراتاً**»، مفهوم را که مقید نمی‌کند. روایات دیگر می‌گوید «**لَعَنَ اللهُ القَوّادَ الواصلَ و الموصولَه**»، در آن جاهایی که قواد را لعن کرده‌اند، مفهوم قواد و قود و... در مورد مفهوم آن در هیچ جای لغت چیزی نیست دال بر این‌که منظور فقط زن و مرد است. نهایتاً این است که این روایت مخصوص زن و مرد است. ولی این نسبتش با آن روایاتی که همین‌جا دارد قوّاد مثبتین است و حمل نمی‌شود آن مطلق بر مقید و لذا آن روایاتی که قواد را به‌طور مطلق بیان کرده‌اند، به اطلاق خود باقی می‌مانند. اگر هم بگوییم کلاً در مفهوم دخالت دارد اینجا از آن جاهایی است که انصافاً فرقی نمی‌کند؛ یعنی ارتکاز عقلایی و عرفی بر این است که اگر این فحشاء از قبیل زنا یا لواط یا مساحقه باشد تفاوتی نمی‌کند. بله در بحث حدّش ممکن است چیزهای دیگری بگوییم؛ اما در این حرمت و تأکیدات بر تحریمش به نظر می‌آید تفاوتی ندارد. ولی وقتی به حد می‌رسد چون حد «تَدرَءُ بالشُّبَهات» است و سخت‌گیری در آن بیشتر است، آنجا به این سادگی نمی‌گوییم الغاء خصوصیت و تنقیح مناط می‌شود. آن دوستانی که در بحث حد بودند می‌دانند این قاعده «تُدرَءُ الحدود بالشُّبهات» را قبول داشتیم و این مانع می‌شود که در اینجاها فوراً الغاء خصوصیت کنیم و بگوییم حد هم دارد. ولی در اصل حرمت و ادله‌ای که حرمت را بیان می‌کنند این شمول مفهومی اولاً و تنقیح مناط ثانیاً بعید نیست. این یک نکته که تکمیل بحث دیروز بود.

## نکته دوم

نکته‌ دوم و مطلب دوم در ذیل بحث قیادۀ که دیروز هم به آن اشاره کردیم این است که در مفهوم قیادۀ همان کشاندن و سوق و مد و جر بین دو نفر برای این معصیت اخذ شده است. این کشاندن و سوق و هدایت کردن به این سمت این چند نوع می‌شود.

یک وقت هست که این شخص در حقیقت سوژه برای آن‌ها پیدا می‌کند، این‌ها را به همدیگر معرفی می‌کند. این یک نوعش است.

نوع دوم این است که این‌ها همدیگر را می‌شناسند، قصد هم دارند، آن فرد سوق خارجی انجام می‌دهد یعنی می‌آوردشان و می‌بردشان و... این هم مصداق این قود و قیادۀ می‌شود.

یک وقت هم هست که سوق و کشاندن احساسی و عاطفی و تشویقی و ترغیبی است. این‌ها هم دیگر را می‌شناسند، قصد هم دارند، زمینه هم در آن‌ها هست؛ او تمهید و ترغیب می‌کند برای این جمع محرّم بدون این‌که یک عمل خارجی انجام بگیرد.

نوع چهارمش هم این است که این‌ها عزمی دارند، دنبال معصیت هم هستند معاذ الله، او برای آن اقدامشان و تقریب عمل مثلاً امکانات و فضا در اختیارشان می‌گذارد. بعید نیست که بر این هم سوق صدق کند. بعید نیست که بگوییم همه این سه چهار نوع مشمول سوق و هدایت برای این مجامعت محرمه هستند. هم آنجایی که نمی‌شناسند و فرد معرفی می‌کند. هم آنجایی که می‌شناسند ولی آن انگیزه ندارند و آن فرد ترغیب می‌کند. آن اولی جنبه شناختی دارد و این دومی جنبه عاطفی، احساسی، ترغیبی و انگیزشی دارد. سوم آنجایی که نه آن شناخت و انگیزه‌اش هم وجود دارد منتهی در مقدمات الآن موانعی دارند، آن مقدمات را انجام می‌دهد، مثلاً با ماشین می‌برد و می‌آورد و... این مقدمات عمل خارجی در اینجا انجام می‌شود. این هم هست. این‌ها همه به نظر می‌آید که مشمول این عنوان قیادۀ می‌شود. چون تعریفش همین است؛ یعنی کشاندن، سوق دادن به سمت این عمل محرّم، این سوق دادن فقط آن سوق خارجی نیست که بیاورد و ببرد. بلکه معرفی کردن، ترغیب و... هم هست. و لذا گاهی در کلمات فقها از آن به وساطت تعبیر شده است. این وساطتی که در کلمات فقها آمده است، اصل و اساسی در امور لغوی و مفهومی ندارد بلکه درواقع دارد همان مفاد لغوی را به یک بیان دیگری حمایت می‌کند. خیلی نباید روی وساطت تمرکز کنیم و ترکیز کنیم. آنچه در مفهوم قیادۀ هست، کشاندن آن دو به یکدیگر و سوق دادن به این مسئله است. حالا آیا بیان و کلام و سخن در معرفی یا ترغیب یا آن عمل خارجی هم قیادۀ هست یا نه؟ بله هست.

سؤال: اگر شخصی را مجبور کنند چطور؟

استاد: آن هم مشمول است. در اجبار هم درواقع دارد سوق می‌دهد، مصداق واضح این است.

آنجایی که دو فرد همدیگر را می‌شناسند عزم هم دارند و خلاصه عزم و قصد و همه چیز محقّق است، دسترسی هم به هم دارند منتهی فضایی را مثلاً در اختیارشان گذاشتند، صدق قیادۀ بر این کمی محل تردید است. چون عزم دارند، قصد دارند، این جور هم نیست که محل منحصر در این فضا باشد ولی به‌هرحال او هم همراهی کرده، برای این‌که فضایی به آن دو بدهد. در این مورد ممکن است تردید باشد که سوق و هدایت و این‌ها وجود دارد یا نه؟ مفهوم صدق می‌کند یا نمی‌کند؟

سؤال: آیا این مورد اعانه هست یا خیر؟

استاد: اعانه که هست. اعانه اعم از قیادة است همان‌طور که قبلاً هم عرض کردیم، قیادۀ نوع خاصی از اعانه است. در این تردیدی نیست. ممکن است کسی بگوید این مفهوماً مشمول آن هست یا مناطاً مشمول آن هست یا خیر؟

سؤال: با این تعریف شما راننده تاکسی و... و کسی که می‌خواهد این‌ها را برساند شامل این می‌شود.

استاد: بله او اگر بداند مشمول است. این صدق می‌کند.

سؤال: ... حدش را هم جاری می‌کنند؟

استاد: نه، در حد می‌گفتیم «تدرء الحدود بالشبهات» در ابتدا هم عرض کردم، در حدود مشکل است. حدش بحث دیگری دارد و مشکل است. ولی در آن جاهایی که در روایت دارد وعده عذاب می‌دهد در آن‌ها بعید نیست.

سؤال: بعضی دولت‌ها مشروعیت هم می‌بخشند به این مسئله.

استاد: بله عرض کردم. برخی کشورها که درآمدهای میلیاردی دارند با آن. بخش دولتی و خصوصی در همین مسائل فعال است. کشوری مثل تایلند این‌طور است. خیلی جاها هست و کم‌وزیاد دارد.

## نکته سوم

نکته سوم این است که قیادۀ مفهوم قصدی است یا مفهوم قصدی نیست؟ به نظر می‌آید که قیادۀ هم مثل بسیاری از مفاهیم دیگر مفهوم قصدی نیست. قوام مفهوم قیادۀ به قصد نیست که این جمع محرم انجام بشود. بلکه واقعیت آن وساطت یا سوق دادن به این عمل محرم قیادۀ است. و لذا مفهوم متقوّم به قصد نیست. منتهی در عناوین غیر قصدی هم صدور گناه متوقف بر قصد نیست بلکه متوقف بر علم به تحقّق آن گناه است.

ثمره نکته سوم

ثمره این در این است که اگر بگوییم قیادۀ قصدی است، باید این گناه را و این جمع محرم را و این تمهیدی که برای جمع محرم می‌کند قصد کند تا قیادۀ بر آن صدق کند؛ اما اگر بگوییم قصدی نیست، آن وقت دیگر قصد آن لازم نیست. همین‌که می‌داند که این کار او موجب انجام این گناه می‌شود، همین می‌شود قیادۀ. ولو او بالذّات قصد این امر را نکرده باشد می‌گوییم این مصداق در حقیقت حرمت می‌شود. ثمره بحث در اینجا ظاهر می‌شود که یک وقت هست که شخص علم دارد و می‌داند که دارد این شخص را می‌برد آنجا این موجب فلان گناه می‌شود و قصد هم می‌کند این را، اصلاً دارد پول می‌گیرد برای همین. یک وقتی هست که او قصد نکرده این را، ولی می‌داند که این عملش به انجام آن گناه توسط آن دو منجر می‌شود.

اگر گفتیم مفهوم قصدی است ممکن است بگوییم معنای قیادۀ اینجا (مورد دوم) را نمی‌گیرد. ولی اگر گفتیم مفهوم قصدی نیست - که نیست - اینجا را می‌گیرد و مصداق قیادۀ می‌شود؛ مثلاً اگر می‌داند که این کار او موجب است که این زن و مرد نامحرم به هم برسند و گناه انجام دهند، اگر می‌داند که این‌طور چیزی است ولو او دنبال یک چیز دیگری باشد و این را قصد نکرده، حداقل بالاستقلال قصد نکرده، این هم حرام است. چون در تنجّز حرمت همان علم کافی است. اگر عنوان قصدی بود ممکن بود بگوییم این مورد را نمی‌گیرد. ولی اگر عنوان قصدی نباشد اینجایی که علم دارد این عمل او نوعی وساطت برای گناه است ولو به قصد وساطت انجام نداد باشد بازهم این عملش حرام است؛ و واضح هم هست که قیادۀ مفهوم قصدی نیست.

بعضی در این نوع موارد یک نکته‌ای می‌فرمایند، می‌گویند: قصد قهراً حاصل است؛ یعنی چیزی که انسان به آن علم دارد، یک قصد، ولو به صورت تبعی در آنجا هست. اگر ما هم قائل به آن شویم که دیگر در این موارد قصد هم هست و حتماً مصداق قیادۀ می‌شود. این هم بعید نیست. بعضی معاصرین خیلی روی این تأکید دارند که اموری که انسان به آن‌ها علم دارد خواه‌ناخواه یک قصد ولو تبعی و ظلّی دارند. این هم بعید نیست. همین‌که انسان علم به چیزی دارد و کار را دارد انجام می‌دهد -ولو هدف او یک چیز دیگری است- می‌داند خواه‌ناخواه این گناه انجام می‌شود. می‌گویند این قصد قهری است، قصد ظلّی است. قصد تبعی قهری است؛ مانند آن‌که از خانه بیرون می‌آید برای این‌که در بحث شرکت کند ولی می‌داند که فلان امر هم اتفاق خواهد افتاد، واقعاً هم دنبال آن نیست ولی می‌داند واقع می‌شود. همین‌که می‌داند واقع می‌شود یک قصد تبعی قهری در اینجا هست. اگر قائل به این مطلب شویم، در اینجا همیشه قصد هم وجود دارد. آن نکته‌ای که در این بحث سوم می‌خواهیم بر آن تأکید کنیم این است که قصد استقلالی و مستقلِ وساطت برای جمع محرّم در صدق عنوان قیادۀ شرط نیست.

سؤال: ... قصد قهری را ما شرط ندانیم؟

استاد: در اینکه صدق عنوان محرم کند و حرمت محقق شود هیچ دلیلی نداریم که فرد باید قصد داشته باشد. پس اولاً می‌گوییم قصد نمی‏خواهد. ثانیاً اگر قصد هم بخواهد همین قصد تبعی قهری کافی است.

سؤال: اصلاً فاعل عالم که فعلی انجام می‌دهد نمی‌توان از او قصد را منفک کرد؟

استاد: بله همان قصد است. منتهی این قصد تبعی قهری است. نکته ظریف مسئله اینجاست که گاهی کسی موسسه راه انداخته است و خانه فساد دارد، اینترنت دارد، تشکیلات دارد، اصلاً کارش این است؛ مثلاً شبکه تاکسی دارد درفلان کشور، شبکه هتل دارد و اصلاً کارش همین است، این فرد اصلاً قصد بالذات مستقل دارد نسبت به این عمل حرام. عالماً و قاصداً بالقصد الاستقلالی دارد وساطت در محرم انجام می‌دهد؛ اما گاهی کسی هست که فقط یک راننده تاکسی است، اصلاً هم در این شبکه نیست، دارد کار خودش را می‌کند و قصد بالذاتی هم نسبت به این امر ندارد، ولی یک مورد را سوار کرد و یقین دارد، علم دارد که با این حرکت او و رساندن این مسافر به مقصد، دارد واسطه در جمع محرم می‌شود. ولو این‌که این فرد برای شغل خود دارد کار می‌کند، ولی الآن اینجا فهمید، یقین پیدا کرد - تا اطمینان پیدا نکند اصل جاری است مشکلی ندارد- اما اینجا اطمینان پیدا کرد، اینجاست که بعضی می‌گویند در این موارد قصد نیست. بعضی هم می‌گویند قصد هست، منتهی قصد تبعی قهری است. شاید دقیق این قول دوم دقیق‌تر باشد. وقتی که علم دارد چیزی واقع می‌شود و باز هم انجامش می‌دهد ولو یک هدف دیگری دارد ولی می‌داند این هم از نتایج کار است، همین‌که علم به این نتیجه دارد و همچنان دارد کارش را انجام می‌دهد طبعاً و قهراً یک نوع قصدی هم نسبت به این نتیجه دارد. ولو قصد طبیعی و استقلالی و ذاتی نیست.

سؤال: ولی در این موارد عرف این را قصد نمی‌داند.

استاد: دقت کنید که این عمل به‌طور اختیاری دارد از او صادر می‌شود اگر واقعاً بخواهد می‌تواند آن را انجام ندهد. اگر بخواهد آن مل واقع نشود دست برمی‌دارد و آن کار را نمی‌کند. همین‌که دارد کار را انجام می‌دهد نشان می‌دهد به نحوی آن فعل اختیاری است. اگر هم فعلی اختیاری شد یعنی آن را قصد کرده است. پس یک قصد خیلی ظریف تبعی اینجا وجود دارد. این یک بحث فنی است که من هم تا حد زیادی با همین موافق هستم. ولی جای تأمّل فلسفی بیشتر دارد. عرض ما این است که اصلاً این بحث ربطی به حرمت قیادۀ ندارد. چراکه ما گفتیم قیادۀ امر قصدی نیست. برای همین می‌خواهیم بگوییم اصلاً کاری به این نداریم، چه شما در این بحث در زمره کسانی باشید که بگویید اینجا قصدی در کار نیست و چه از کسانی باشید که بگویید اینجا قصد تبعی وجود دارد، هر چه بگویید این امر حرام است. چراکه قیاده‌ای که مفهوم موضوع حرمت است، مفهوم قصدی نیست، برای این‌که حرام شود علم به آن کافی است. در عناوین غیر قصدیه تحقق آن عنوان قصد نمی‌خواهد، علم هم نمی‌خواهد- دارم قاعده کلیه عرض می‌کنم که در جای دیگر هم کاربرد دارد- در صدق آن عنوان هیچ‌کدام را نمی‌خواهد، ضَرَبَ یا اَکَلَ یا هرکدام از این عناوین غیر قصدی صدقش نه متقوم به قصد است نه به علم؛ اما قاعده دوم این است که حرمت چون متوقف بر علم است، تحریم و حکم متوقف بر این است که انسان آگاه باشد، پس تنجّز تکلیف متوقف بر قصد نیست اما بر علم هست. همین‌که می‌داند و علم دارد دیگر تکلیف منجّز است. علم می‌شود منجّز تکلیف. چه شما بگویید اینجا قصد نیست کما یظهر من البعض یا بگویید هناک قصدٌ طبعیٌ قهریٌ کما یظهر من البعض الآخر، قائل به هر قولی که باشید در این مورد همین‌که فرد می‌داند این فعل او مثلاً رانندگی او، جمع بین محرم را در پی دارد، این مصداق حرام می‌شود. چون قصد، قوامِ این حرمت نیست، مفهوم صادق است، تنجّز تکلیف هم به علم نیاز دارد که علم هم اینجا هست، بیش از این هم چیزی نمی‌خواهد.

 سؤال: حرام هست بالاخره؟

استاد: بگویید حرام. چون جرم گاهی یک مفهوم کیفری پیدا می‌کند که نمی‌خواهیم بگوییم آن حرام است. بله حرام است.

سؤال: در کار حرام دو چیز می‌خواهیم یکی علم است و دیگری رضایت است.

استاد: نه رضایت نمی‌خواهیم. رضایت دلیل ندارد. همین‌که می‌داند و دارد فعل از او صادر می‌شود کافی است.

سؤال: رضایت در مقابل اکراه است.

استاد: یعنی اجبار و اکراه نباید باشد، بله آن‌که نباید باشد.

کسانی هستند که می‌گویند اینجا قصد نیست البته عرض کردم از نظر فلسفی درست است قصه این است؛ یعنی چیزی را که انسان علم دارد و انجام هم می‌دهد، حتماً یک قصدی در آن هست. حتی آنجایی که اکراه هم باشد قصد است. فقط در اجبار قصد نیست. بله آنجایی که اجباراً عملی انجام دهد در آنجا قصد نیست. ولی در اکراه قصد هست منتهی قصد با رضایت نیست، قصد مطبوع آن فرد نیست.

پس مطلبی که در این بحث سوم گفتیم این است که قیادۀ عنوان قصدی نیست. عنوان قصدی که نباشد بدون علم و بدون قصد هم صدق می‌کند. منتهی برای تنجّز تکلیف ما فقط نیاز به علم داریم. همین‌که علم دارد تکلیف منجز است. منتهی در این صورتی که فرد علم دارد. این به دو قسم تقسیم می‌شد یک قسم آنجایی که با رضا و رغبت، با قصد استقلالی این کار را دارد انجام می‌دهد، یک وقت هست که رضایت و رغبت و قصد استقلالی به این کار ندارد. در اینجا بعضی می‌گویند اصلاً قصدی نیست. ولی شاید حق این باشد که اینجا قصد قهری هست. ولی این بحث خیلی مؤثر در بحث فعلی ما نیست. این هم یک بحثی بود که خالی از دقت نبود و ذکرش لازم بود.

سؤال: آیا عدم رضایت نقشی دارد؟

استاد: عدم رضایت یعنی چه؟ یعنی قصد استقلالی ندارد؟ یعنی اکراه و اجبار دارد یا ندارد؟

سؤال: یعنی قلباً رضایت ندارد؟

استاد: نه تأثیری ندارد. ما الان داریم می‌گوییم قصد و رضایت و این‌ها استقلالی که نیستند، بالاخره او در یک موقعیتی قرار گرفته و واقعاً الآن خودش هم دارد عذاب می کشد -گاهی افراد معاصی را این‌طور انجام می‌دهند، یعنی خودشان هم در همان حین واقعاً رضایت قلبی به آن ندارند- ولی من‌حیث‌المجموع به این سمت کشیده شده است، این هم حرام است چون این عنوان اینجا صادق است.

 سؤال: وقتی رضایت ندارد این خودش مانع است؟

استاد: رضایت خودش موضوعِ بسیاری از احکام است، احکام بسیاری در باب رضا داریم (همان رضایت قلبی). ما می‌گوییم فقط افعال جوارحی مشمول فقه نیستند بلکه افعال جوانحی هم مشمول فقه‌اند. یکی‌اش همین رضایت است اما می‌خواهیم بگوییم رضایتِ به این معنا و قصد استقلالی مقوم این گناه نیست، مقوم قُود و قیادۀ نیست. قیادۀ هم در آنجایی صادق است که با علم و عمد و رضا و رغبت و برنامه‌ریزی‌شده فعل را انجام می‌دهد، مثلاً دارد برای همین دارد رانندگی می‌کند یا آدرس می‌دهد یا ... و هم آنجایی که دنبال شغل خودش است ولی می‌داند فعلش نهایتاً موجب این جمع حرام می‌شود. می‌گوییم این را هم نمی‌گیرد.

این نکته اساسی‌اش اینجاست با قطع‌نظر از آن بحث فلسفی. گرچه در آن بحث فلسفی هم حق مسئله همینی است که عرض کردیم که اینجا قصد تبعی هست و همین‌طور می‌شود.

سؤال: فلسفه در فقه چقدر باید دخالت کند، در فقه باید دنبال عرف باشیم؟

استاد: این بحث باید در جای خودش رسیدگی شود. در جاهایی فلسفه به فقه راه دارد و جاهایی هم هست که راه ندارد. آن را باید یک جای جدا بحث کنیم. یکی از اقوال مشهور همین است که می‌گویند فلسفه را در اصول راه دادید یا ندادید؟ یک جایی باید راه دارد و یک جایی نباید راه داد، هر جایی به تناسب خودش است خیلی قاعده کلیه‌ای ندارد؛ مثلاً مرحوم صاحب کفایه یک جایی قاعده الواحد را در یک بحثی می‌آورند! معلوم است آن بحث فلسفی است که اصلاً آنجا مصداق ندارد و نباید بیاورند. ولی خیلی جاها که بحث اجتماع ضدین و اجتماع مثلین است یا در همین بحث‌های اضطرار که در اصول هم بحث می‌کردیم خب یک بحث‌های دقیق عقلی است که حتماً باید در مقام استنباط دخالت داد. قواعد خاص خودش را دارد قاعده کلی نیست که بگوییم بحث‌های فلسفی و عقلی را بیاوریم یا نیاوریم، موردی است.

سؤال: گرفتن اجرت چطور است؟

استاد: اجرتش هم حرام است. هم کارش حرام است هم اجرتش حرام است.

سؤال: شرط حرمتش اجرت گرفتن است یا نه؟

استاد: خیر، اگر اجرت هم نگیرد حرام است. بله اصل است. دیروز هم گفتیم این فعل حرام است **و «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئاً حَرَّمَ ثَمَنَه‏»[[3]](#footnote-3)**.

## نکته چهارم

نکته چهارم این است که وساطتی که فرد انجام می‌دهد به چند شکل ممکن است باشد:

گاهی هست که وساطتی که این فرد انجام می‌دهد جمع بین دو نفر است که هر دو دارند گناه می‌کنند. خیلی مصداق واضح است و بحث روشن است.

امّا نوع دومش این است که دارد در عملی وساطت می‌کند که یک طرف دارد گناه می‌کند و زنا می‌کند و طرف دیگر دچار یک شبهه‌ای یا اشتباه و غفلتی است که به خاطر آن متوجه این نیست که دارد گناه می‌کند؛ مانند همان بحث شبهه که در نکاح هست. ملاحظه می‌کنید گاهی در بحث مجامعت شبهه پیدا می‌شود. طرفین شبهه دارند او همسرش را اشتباه گرفته و آن هم همین‌طور، درحالی‌که درواقع همسر نیستند، این شبه کلَی الطرفین است. گاهی شبهه از یک طرف است و از طرف دیگر علم است. یکی دارد با قصد و علم گناه انجام می‌دهد ولی آن طرف مطلع نیست، یعنی فریب داده، غافلش کرده و طرف بی‌اطلاع توجه ندارد.

در مورد کسی که دارد وساطت می‌کند در کاری که طرفین می‌دانند و مرتکب معصیت می‌شوند، این‌که قطعاً حرام است؛ اما گاهی هست که وساطت می‌کند در بین الطرفینی که یکی حرام را مرتکب می‌شود و یکی حرام نیست، بعید نیست مفهوم قُود و قَوّاد این امر را هم بگیرد. چون بالاخره یک گناهی دارد اینجا انجام می‌گیرد. در این مفهوم قیدی نیامده که بگوید مختص جایی است که وساطت می‌کند برای جایی که هر دو دارند گناه می‌کنند.

سؤال: اگر هردو طرف در شبهه باشند چطور؟

استاد: این بحث بعدی است عرض می‌کنم.

پس بعید نیست این هم مشمول قیادۀ بشود. برای این‌که مفهوم قوّاد و قادَۀ به‌طور مطلق آمده است و خیلی از ادله آن را می‌گیرد. آنجا هم که در روایت آمده است که «**قَادَ بَيْنَ امْرَأَةٍ وَ رَجُلٍ حَرَاماً**.» آن هم بعید نیست اطلاق داشته باشد. لازم نیست که رجلا و امْرَأَة هر دوشان حرام انجام دهند، رجل امرائی که بر حرامی جمع شدند کافی است. معلوم نیست که هر دو حرام باشد. اگر این را هم نگوییم الغاء خصوصیتش هم بعید نیست.

حالت سوم آنجایی است که قیادۀ می‌کند برای دو نفری که هر دو در شبهه هستند ولی آن واسطه می‌داند. آن دو گناه نمی‌کنند، اما آن واسطه می‌داند که این دو در شبهه‌اند و بر هم حلال نیستند. بعید نیست که بگوییم ادله این را هم می‌گیرد برای اینکه یا مناطاً می‌گیرد یا در آن «**مَن قَادَ بَيْنَ امْرَأَةٍ وَ رَجُلٍ حَرَاماً**» ممکن است بگوییم حرام اینجا یعنی حرام واقعی نه حرام منجّز که علم می‌خواهد. این هم ممکن است بگوییم شمول دارد.

سؤال: در نظر این واسطه که حرام هست؟

استاد: بله در نظر او هم که حرام است. این هم بعید نیست که اطلاق داشته باشد. اینجا از آن جاهایی است که یک ارتکازاتی در ذهن ما و در اثر اهتمام شارع وجود دارد که این ارتکاز خیلی راحت بستر برای الغاء خصوصیت و تنقیح مناط را فراهم می‌کند و این عرفی هم هست و ازاین‌جهت بعید نیست حتی این را بگیرد، گرچه در این مورد آخر تردید هست. البته قطعاً حد ندارد ولو این‌که او می‌داند. ولی بحث گناهش احتمالاً اینجا هست.

سؤال: حد بر قوّاد است. اگر این قواد باشد حد هم دارد؟

استاد: خیر آن مطلب خودش یک چیز دیگر است. در این قسم سوم حتی قوّاد بودنش هم بعید است. ولی حرمتش هست.

 و صلی الله علی محمد وآل محمد.

1. - وسائل الشيعة؛ ج‏20؛ ص 351. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة، ج‏20، ص: 188. [↑](#footnote-ref-2)
3. - عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏2، ص: 110. [↑](#footnote-ref-3)